

هو العليم

تفصیل مرحوم نائینی درباره نسخ بر اساس اقسام قضایا

بررسی اشکال آیه الله خویی

سلسله دروس خارج اصول فقه - باب عام و خاص -
جلسه نودونهم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

در جلسه گذشته عرض شد که مرحوم نائینی بین قضایای خارجی و حقیقه موقته و حقیقه مطلقه و غیرموقته قائل به تفصیل شده‌اند.^۱ مسئله‌ای که ایشان در اینجا مطرح می‌کنند بسیار مطلب مهمی است و یکی از مسائلی است که ما به‌طور کلی در علم اصول از آن غفلت کرده‌ایم.

نکته مهم: توجه به تفاوت مولای عرفی با

مولای حقیقی

گرچه علم اصول علمی است که منبعث از عرفیات و سیره عملیه عقلائی در محاورات است؛ ولی صحبت در این است که ما در استفاده از علم اصول و استنتاج احکام با چه خطابی مواجه هستیم؛ آیا با خطابات عرفیه مواجه هستیم یا با خطابات غیر عرفیه؟ طرف ما در این خطابات چه کسی است؟ آیا

^۱ أجود التقريرات، ج ۱، ص ۵۱۳.

مولایی است که علام‌الغیوب است و کلام او عین حکمت است و لغویت و عبثیت در کلام او معنا ندارد؛ یا اینکه مولای ما مانند موالی عرفیه است؟ خیلی از مسائلی که در علم اصول مورد بحث قرار می‌گیرند خطابات آنها دائرمدار خطابات عرفیه تلقی می‌شوند، غافل از اینکه ما در مورد روایات و آیات که دو اصل مهم استنتاج احکام ما را تشکیل می‌دهند، با مولای حکیم و مولایی که همه حوادث و همه قضایا در مرأی و منظر او است مواجه هستیم. این یک مطلب بسیار مهمی است که البته مرحوم نائینی در اینجا به این مسئله اشاره می‌کند و ما از همین مسئله به مطالب دیگری خواهیم رسید.

تفصیل مرحوم نائینی درباره نسخ، بر

اساس اقسام قضایا

ایشان می‌فرمایند که با توجه به قضایای خارجی و قضایای موقته، معنا ندارد که مولای حکیم خطاب خودش را متوجه این قضایا کند مانند «أکرم زیداً» درحالی که زید وجود خارجی ندارد؛ یا مانند «أکرم العلماء» درحالی که علماء من باب مثال وجود خارجی ندارند، این قبیح است. یا اینکه بگوید:

«أكرم العلماء» یا «أكرم زیداً» و بعد از یک ساعت بیاید حکم خودش را پس بگیرد، این هم غلط است. مولایی که عالم است و اطلاع دارد بر اینکه این خطاب بعد از یک ساعت لغو می شود، القاء این خطاب چه معنایی دارد؟! او که می داند بعد از یک ساعت این خطاب را پس می گیرد و قبل از وقتِ عمل این خطاب را نسخ می کند نسبت به قضایای خارجیّه، یا قضایای حقیقیّه موقته مانند قضایایی که وجود آنها در زمان استقبال است اما موقت هستند مثل **إقامة الصلوة لدلوك الشمس** یا مانند حکم وجوب صوم در ماه رمضان یا وجوب حج در وقت خاص به خودش. [اگر مولا بخواهد] حکم را قبل از حلول وقت و زمان عمل، نسخ کند؛ این کار از مولای حکیم لغو است. [مولای حکیم] مولایی است که حکمت او اقتضا می کند که احکام را براساس مصالح خارجیّه نسجد. موالی عادی احکامی که صادر می کنند براساس مصالح و مفسد خارجیه است. حالا یا اینکه آن مصلحت و مفسده در خارج تغییر پیدا می کند و به تبعش خود آن حکم تغییر پیدا می کند، یا نه؛ ذهنیت مولا عوض می شود،

خیال می‌کرده که این عمل دارای مصلحت است، بعد متوجه می‌شود که این «**أکرم زیداً**» را که گفته است این زید خیلی آدم فاسقی است و او تابه‌حال اشتباه می‌کرده و خیال کرده است که او عادل است؛ لذا خود مولا نظرش برمی‌گردد. یا اینکه خود زید قبل از وقتِ عمل فاسق می‌شود و نسبت به «**أکرم زیداً**» یا «**أکرم العلماء**» که مِنْ جمله زید هست برای مولا تغییر حکم و تبدل رأی پیدا می‌شود. اما در مولای حکیم و مبدأ اوّل و شارع اصلاً چنین مسائلی معنا ندارد که آنها اوّل براساس مصلحتی یک حکم را بیان کنند، بعد تبدل رأی در آنها پیدا شود و آن حکم را بردارند. این کار لغو است و اصلاً معنا ندارد.

بنابراین نسبت به قضایای خارجیّه و موقته نظر ایشان همان است که می‌فرمایند و اما نسبت به قضایای حقیقه؛ در قضیه حقیقه لازم نیست که خود آن موضوع در خارج وجود داشته باشد بلکه حکم روی آن موجود مفروض می‌رود؛ سواءً اینکه الآن در خارج فعلیت داشته باشد یا بعداً تحقق پیدا کند.

شارع در اینجا می تواند حکمی را بر وجود موضوعی
معلق کند که الآن ذهناً هست ولی در خارج نیست و
ممکن است بعداً تحقق پیدا کند. در قضایای حقیقه
لازم نیست که حتماً موضوع در خارج باشد؛ ولی در
قضایای خارجیّه باید باشد. در قضایای حقیقه که
آن حکم به لحاظ تحققش بر موضوع حمل می شود
در *آنیة من الآنات* در وعاءٍ من الأوعية و در ظرفی از
زمان، اشکالی ندارد که مولا حکمی را بگوید و بعداً
نسخ کند، به جهت اینکه آن لغویتی که [نباید] در
کلام حکیم [باشد] در اینجا لازم نمی آید. چون هنوز
وقت عملش نرسیده است، تا اینکه مولا بخواهد
نسخ کند؛ بلکه حکمی است که مربوط به زمان های
آینده است. فرض کنید ده سال بعد موضوع تحقق
پیدا می کند؛ ولی مولا از الآن حکمی را بیان می کند
و بعد هم حکم را برمی دارد.

اشکال آیه الله خویی بر مرحوم نائینی

مرحوم آقای خوئی نسبت به این طرف قضیه
اشکال وارد می کنند و می فرمایند که فرق بین قضیه
حقیقه موقته و حقیقه مطلقه - البته خارجیّه را
نمی گویند ولی ما خارجیّه را هم داخل می کنیم -

چيست که شما قائل به فرق شديد؟!^۱ در قضيه خارجيه و حقيقه موقته قائل به لغويت و امتناع هستيد، در قضيه حقيقه مطلقه قائل به جواز و عدم الإمتناع هستيد، در اینجا چه مسئله‌ای پیش می‌آید؟! اگر شما مطلب را روی اطلاع مولا بر حوادث و وقایع - البته با این بیان و تقرير - می‌بريد، ما در قضيه حقيقه هم این حرف را می‌زنيم. چطور اينکه در آن قضيه حقيقه موقته وقتی که مولا می‌داند یک ساعت بعد این حکم را نسخ می‌کند و در عالم واقع و نفس‌الأمر می‌داند که این حکم بر این موضوع معلق نیست [چه داعی‌ای دارد که بگويد؟!]

من باب مثال [مولا می‌داند که] این حیوان - حالا ما اسم این حیوان را إرنب^۲ بگذاريم - را که در این شهر نیست یک ساعت دیگر به اینجا می‌آورند، بالآخره مولا این را می‌داند که آیا إرنب قابل تذکيه است و همین‌طور آیا لحمش حلال است یا نه؟ حالا چه داعی‌ای دارد که از اوّل بگويد: إرنب مأكول اللحم

^۱ محاضرات فی الأصول، ج ۵، ص ۳۱۷.

^۲ لغت‌نامه دهخدا: «إرنب: خرگوش.»

است و بعد از یک ساعت، قبل از وقت عمل، بگوید
 که حرفم را پس گرفتم؛ اِرنَب غیر مَأْكُول اللحم
 است، قابل تذکیه است ولی غیر مَأْكُول اللحم است!
 بالأخره مولا می‌داند، اِرنَب یا مَأْكُول اللحم است یا
 غیر مَأْكُول اللحم است، از این دوتا که خارج نیست.
 اما اینکه اوّل بیاید حکمی را بیان کند و بعد از یک
 ساعت، قبل از وقت عمل، آن حکم را پس بگیرد،
 مگر غیر از لغویت چیز دیگری است؟! یک وقت
 احکام، احکام اختباریه و امتحانیه است که اصلاً نسخ
 در آنجا معنا ندارد؛ از اوّل مولا می‌دانست که
 حضرت ابراهیم علیه‌السلام سر بچه‌اش را نخواهد
 برید و به آن سگین نهی می‌کند از ذبح او و همه اینها
 را می‌داند؛ ولی درعین حال می‌گوید که ﴿قَالَ يَبْنَى
 إِنِّى َ أَرِىٰ فِى آلٍ مِّنَامِىَّ َ أَذِّبَحُكَ﴾ در اینجا
 معلوم است که این احکام، احکام امتحانی است و
 اصلاً نسخ در این احکام معنا ندارد. ولی احکام
بصرافتها و بساطتها و اطلاقها بر تعلّقش بر این

^۱ سورة صافات آیه ۱۰۲. افق وحی، ص ۳۵۲:

«حضرت ابراهیم به فرزندش خطاب نمود که من به طور پیوسته در خواب
 چنین می‌بینم که تو را در راه خدا قربانی کردم.»

موضوع دلالت می‌کند و بر این تعلق، امر یا نهی می‌آید، یعنی الزام می‌آید؛ یا الزام بر فعل یا الزام بر ترک.

با توجه به این قضیه دیگر چه معنا دارد که مولا چنین حکمی را القاء کند و بعد نسخ کند؟! معنا ندارد چون لغو است. بناءً علی هذا حالا ما می‌خواهیم در قضایای حقیقه موقته بگوییم که من باب مثال یک ساعت به ظهر است و مولا حکم بر وجوب صلوٰة عند الزوال می‌کند، حالا فرض ما بر این است که قبل از زوال هنوز وقت عمل به این امر نیامده است. وقتی که هنوز وقت عمل نیامده است چه فرق می‌کند که یک ساعت مانده باشد بر اینکه این موضوع در خارج تحقق پیدا کند یا ده سال مانده باشد؟! این چه فرق می‌کند؟! وقتی که ما قضیه را حقیقه بدانیم که هنوز موضوع در خارج تحقق پیدا نکرده است؛ یعنی اعم است از اینکه تحقق پیدا کرده باشد یا نکرده باشد، یعنی غیر از قضایای خارجی است که افرادش در خارج هستند، مثل اکرم علمایی که در مدرسه فیضیه هستند؛ موضوعات در خارج هستند متعلق آن در

خارج هست؛ اما قضایای حقیقه من باب مثال «أكرم العلماء»، سواءً افراد و موضوعاتش در خارج باشند یا در خارج نباشند. حالا در چنین قضیه حقیقه که موضوعش توسعه پیدا کرده است از خارج و از ذهن، **موجودة و مفقودة، بالفعلية و بالاستعداد و بالقوة**، وقتی که موضوع ما در قضایای حقیقه اعمّ از فعلیت و عدم الفعلية است، دیگر در عدم الفعلية چه فرقی می کند بین یک ساعت و ده سال؟! چطور شما در قضایای حقیقه جایز می دانید که مولا حکمی را بر موضوعی حمل کند؛ درحالی که هنوز آن موضوع وجود خارجی ندارد؛ مثلاً ده سال دیگر وجود خارجی پیدا می کند یا سال دیگر وجود خارجی پیدا می کند؛ اما در قضیه حقیقه موقته که قبل از زوال باشد می گوید که اشکال دارد؟! فرض کنید که اگر مولا دو ساعت به ظهر یک امری کند، یک ساعت به ظهر می تواند نسخ کند، چه فرق می کند؟! وقتی هنوز موضوع تحقق خارجی ندارد، در عدم **لا تمايز بين الأعدام و لا إختلاف بين الأعدام**؛ أعدام، أعدام است عدم زید الآن، با زیدی که ده سال دیگر هم وجود پیدا نمی کند چه فرقی می کند؟! عدم، عدم

است. حکمی که شما براساس عدم بار می کنید و از عدم انتزاع می کنید، چه عدم لحظه‌ای باشد یا عدم استدامه‌ای باشد، هیچ فرقی در اینجا و در این صورت ندارد. این به عدم الاختلاف در قضیه حقیقه و قضیه حقیقه موقته مربوط می شود؛ یعنی در قضیه حقیقه مطلقه و حقیقه موقته.

حُسن قضایای حقیقه و ملاک آنها به توسعه موضوع است از خارج و از ذهن، بنابراین مولا می تواند حکمی را معلق بر یک موضوع کند درحالی که هیچ فردی الآن در خارج وجود ندارد؛ این اشکال ندارد. اما به عنوان حقیقه موقته [نمی تواند]، مثلاً مولا نمی تواند بر وجوب صلاة حکم کند و وجوب را بر آن بار کند که دو ساعت دیگر من باب مثال زوال شمس می شود. چرا نمی تواند؟! اگر عدم، موجب شده است برای اینکه شما در آنجا حکم به جواز تعلّق یک حکم بر یک موضوع کنید در قضیه حقیقه موقته هم همین است. وقتی هنوز وقت زوال نشده است، تعلّق وجوب بر صلاة چه معنا دارد؟! فرق نمی کند، در اُعدام که

تمایزی نیست، بیشتری و کمتری در اعدام معنا ندارد. عدم صلاة در دو ساعت دیگر نزدیک‌تر به واقع است تا عدم صلاتی که ده سال دیگر برای انسان واجب می‌شود، عدم، عدم است حتی یک لحظه قبل از وقوع هم عدم در اینجا حکم به طرد وجود می‌کند. حکم می‌کند به عدم‌الوجود، به منع از وجود حکم می‌کند. آن وقت این اختلافات دیگر در اینجا معنا ندارد. این بیان مرحوم آقای خوئی در ردّ این کلام مرحوم نائینی بود.

تلمیذ: روشن بشود که در نسخ اختلاف دارند چرا بردند روی اینکه وقت عمل نرسیده چرا بعد از عمل این مطرح می‌شود؟

استاد: به خاطر اینکه نسخ قبل از عمل معنا ندارد، بعد از عمل است، اصلاً قبل از عمل معنا ندارد که حکم نسخ بشود. ببینید ما در بحث جلسه قبل صحبت‌مان در این بود که همیشه نسخ بعد از وقت عمل است. نسخ عبارت است از اظهار و بیان آمد این حکم، تخصیص عبارت است از بیان و اظهار توسعه در موضوع حکم. به عبارت دیگر ما می‌توانیم بگوییم که نسخ تخصیص در ازمان است و

تخصیص، تخصیص در افراد است. همیشه نسخ بعد از وقت عمل است. حالا این بحثی که امروز داریم این است که شرط برای نسخ را قبل از وقت عمل، ذکر کردند که قبل از وقت عمل اشکال ندارد شارع حکمی را بردارد و نسخ کند، لازم نیست که وقتش رسیده باشد و در اینجا اختلاف شد. مرحوم نائینی گفت که در قضایای خارجیه و قضایای حقیقه موقته نمی شود؛ اما در قضایای حقیقه غیر موقته می شود. بنابراین شارع نمی تواند در قضایای خارجیه اول حکمی بکند و بعد، قبل از زمان، آن حکم را بردارد، این اصلاً مستحیل است؛ اما اگر حکمی را به عنوان یک قضیه حقیقه بر یک موضوع تعلیق کرد، اشکال ندارد.

پس اینکه آقایان شرط کرده اند که نسخ عبارت است از تعلیق حکم و فسخ حکم قبل از عمل، ما این را در قضیه حقیقه مطلقه قبول نداریم. در قضیه حقیقه مطلقه، قبل از عمل هم می شود نسخ واقع شود، آنکه مستحیل و ممتنع است رفع حکم در قضایای خارجیه و حقیقه موقته است، نه حقیقه

مطلقه، این بیان مرحوم نائینی بود.

اشکال آقای خوئی این است که قضیه حقیقه موقته با مطلقه فرقی نمی‌کند؛ وقتی که شارع و مولا در قضیه حقیقه مطلقه بر قضایا و حوادث آینده مشرف است و واقع را می‌داند؛ یعنی اگر ایشان می‌فرماید ما وجوب را حقیقی بگیریم و وجوب حقیقی باشد که این معنا ندارد واجب حقیقی یعنی در عالم واقع و نفس‌الامر این حکم بر این موضوع تعلّق گرفته است، درحالی‌که مولا می‌داند چنین چیزی نیست، اگر چنین چیزی بود، نسخ نمی‌کرد. مولا امروز حکمی را بیان می‌کند من باب مثال ﴿وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ آلِ بَنِي ۤاسٍ ۖ تَطَاعَ اِلٰی ۚ وَ سَبِيْلًا﴾^۱ این حکم به عنوان قضیه حقیقه روی حج رفته و هنوز هم وقتش نیامده است، هر وقت زمان حج شد باید انجام دهد.

موقته بودن تمام قضایا

حالا مرحوم نائینی خیال کرده است اگر وقتش طولانی بود این را از موقته بودن خارج می‌کند و به

^۱ سوره آل عمران (۳) آیه ۹۷.

حقیقه تبدیل می کند؛ درحالی که ما اصلاً قضایای حقیقه موقته نداریم، تمام قضایای ما موقته است؛ موقته به این عبارت که هروقت این موضوع تحقق پیدا کرد، حکم هم بر آن بار می شود، موضوع برای وجوب صلاة، زوال شمس است و موضوع برای اکرام زید، وجود زید است، این هم موقته است، فرق نمی کند. اینکه فرض کنید این را موقت کند و آن را غیرموقت کنند خیلی بلاوجه است بالأخره ما در هر حکمی نیاز به تحقق آن موضوع در عالم خارج داریم حالا فرض کنید که موعد بعضی ها بیان نمی شود مثل «اکرم زیداً» و «اکرم العلماء» و موعد بعضی ها بیان می شود مثل ﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ أَلْيَلٍ﴾^۱ یعنی اوّل وجوب صلاة، دلوک شمس است؛ وقتی شمس می خواهد تمایل پیدا کند آن «وقت» تعیین می شود.

اقسام قضایای موقته

^۱ سوره اسراء (۱۷) آیه ۷۸. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۳۲۲ و ۳۲۳: «بر پای بدار نماز را از وقت زوال خورشید (ظهر) تا وقتی که سیاهی شب جهان را فرا گیرد (نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء).»

ولی در همه قضا یا در واقع نگاه کنید همه اش موقت هستند الا اینکه یکی از اینها موقت قریب است، فرض کنید که دو ساعت دیگر وقتش می رسد و یک وقت موقت بعید است و من باب مثال تا ده سال دیگر هم وقتش نمی رسد این باعث تفاوت در اینجا نمی شود.

بنابراین مرحوم آقای خوئی می فرمایند که اگر وجوب حقیقی باشد، آن دیگر از مولای حکیم بعید است که حکمی را واقعاً بداند بر یک موضوعی تعلّق گرفته و بعداً بیاید بردارد. پس یا اطلاع اوّلش غلط است یا اطلاع دومش غلط است؛ چون وجوب حقیقی معنا ندارد. اگر وجوب ظاهری مثل تقیه و امثال ذلک باشد، نسخ در اینجا معنا دارد و اشکال ندارد الا اینکه کسی این را در اینجا نسخ نمی داند؛ وقتی حکمی را به عنوان وجوب ظاهری بگویند بعد، قبل از وقت عمل، آن وجوب را بردارند [نسخ] در اینجا معنا ندارد.

اشکال به آیه الله خویی

ما می توانیم این اشکال را به آقای خوئی وارد کنیم که در خود وجوب ظاهری هم این مسئله

هست؛ چون یا اینکه بالأخره مولا اطلاع دارد بر اینکه زمینه برای تعلّق حکم واقع می‌شود یا اطلاع ندارد، اگر اطلاع نداشته باشد غلط است. در هر صورت بیان ایشان این است که اگر شرایط برای بیان تحقق آن موضوع مهیا نباشد مولای حکیم الاّ در یک مورد و آن موردی باشد که غرض مولا ارتداع مکلف از اتیان این عمل باشد یعنی گرچه شرایط آماده نشده است؛ اما به عنوان مثال «إِنْ قَتَلْتَ نَفْساً قَتَلْتُكَ» اگر می‌کشتی می‌کشمت» اینکه کسی را نکشته است، منظور مولا از القاء این حکم این است که این شخص کفّ نفس در محرمات کند و بخواهد محرمات را ترک کند، نه اینکه این واقعاً موضوع برای این باشد و دارد او را نهی می‌کند از اینکه حرمتی بخواهد در خارج انجام بگیرد.

البته در اینجا هم جای صحبت و جای مطلب هست و آن اینکه مولایی که این حکم را می‌کند به لحاظ حوادث آینده و استقبال این حکم را می‌کند یعنی اگر شرایط تحقق موضوع برای این مکلف آماده نباشد «إِنْ قَتَلْتَ نَفْساً قَتَلْتُكَ» دیگر چه معنا

دارد؟! دیگر ارتداع چه معنا دارد؟! ارتداع مکلف و کفّ نفس مکلف از محرمات در صورتی است که شرایط آماده باشد والاّ باز در اینجا این اشکال پیش می‌آید و این قضیه هم داخل در اشکال به مرحوم نائینی در اینجا قرار می‌گیرد که زمینه برای وجود موضوع به عنوان قضیه حقیقه اگر وجود نداشته باشد دیگر در اینجا ردع یا امر مولا در این صورت لغو خواهد بود؛ مولا امری بکند بعداً آن امر را پس بگیرد، چون اگر وجوب حقیقی مورد نظر است که مولا می‌داند شرایط چنین موضوعی پیدا نخواهد شد اگر وجود ظاهری مورد نظر است - بنا بر فرمایش آقایان - که اینها این را نسخ نمی‌دانند درست شد؟! این کلام مرحوم آقای خوئی بود.

البته این مطلب در اصل قضیه درست است. ما در تعلّق تکلیف به عنوان وجوب حقیقی، شرایط وجود موضوع را باید لحاظ کنیم، اگر شرایط وجود موضوع نباشد و متتفی باشد تعلّق تکلیف مولای حکیم بر این مکلف لغو خواهد بود. حالا که این طور شد ما آن مبنایی را که قبلاً مطرح کرده بودیم بر اینکه شرایط وجود موضوع نسبت به هر مکلفی با مکلف

دیگر تفاوت پیدا می‌کند در اینجا می‌آید که اگر مکلفی به‌طور کلی شرایط وجود موضوع عقلاً برایش مستحیل باشد آیا مورد خطاب برای احکام کلی واقع می‌شود یا نمی‌شود؟! من باب مثال آیا حرمت زنا بالنسبه به کسی که اصلاً وسیله و آلات برای زنا را ندارد بار می‌شود یا نه؟! موضوعی اصلاً در خارج وجود ندارد...

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد